

# حکومت وحشت در شیراز

ادوارد براون  
ترجمه آرش طهماسبی



# ادوارد براون

## حکومت و وحشت در تبریز مسئولیت انگلستان

(با عکس‌ها و روایت مختصری از رویدادهای دسامبر ۱۹۱۱ و ژانویه ۱۹۱۲)  
گردآوری شده برای کمیته ایران

ترجمه آرش طهماسبی





حکومت وحشت در تبریز

نویسنده: ادوارد گرنویل براون

ترجمه: آرش طهماسبی

طراح جلد: آرمین ابراهیمی

صفحه‌آرا: آذین گیلاندوست

ناشر: باشگاه ادبیات، ۲۰۲۳

شابک: ۹۷۸-۹۱-۸۵۹۹۵-۶۵-۳

## حکومت وحشت در تبریز

### روایتی از رویدادها

هدف از این مکتوب آن است که توجهات را به برخی حوادث مهیبی جلب کنم که به تاریخ دسامبر ۱۹۱۱ [دی ۱۲۹۰ خورشیدی] و اوایل امسال [ژانویه ۱۹۱۲] در تبریز، شهر تجاری اصلی ایران، روی داد. نخست به این دلیل که هیچ چیز دیگری مانند این حوادث ابزارهایی را که به منظور سرکوب روحیه ملت ایران و تقلیل این کهن‌ترین و مستعدترین مردمان جهان به وضعیت بردگی و بندگی در مقابل قدرت روس به کار گرفته شد، نشان نمی‌دهد؛ و دوم، از آن جهت که مسئولیت این کشور [انگلستان] که، همراه با روسیه، مدعی حق انحصاری تأثیر سیاسی بر ایران است، واضحاً محلی از اعراب است.

تبریز شهری با بیش از ربع میلیون نفر جمعیت در منتهی‌الیه شمال غرب ایران، در هشتاد مایلی [۱۳۰ کیلومتری] مرزهای روسیه، واقع در استان زرخیز آذربایجان است که به یمن ثروت به‌غایت و فعالیت‌های اقتصادی خود، و نیز شخصیت سرسخت و کوشای ساکنانش، مرکز و سنگر اصلی خیزش ملی‌گرایانه علیه استبداد حکومت ضعیف و فاسد محمدعلی‌شاه، حاکم سابق، شده است. نطفه این جنبش آزادی‌بخش که علو وعده‌ها را برای آینده ایران در خود دارد، نخست در زمان پدر شاه سابق و اندکی پیش از وفاتش در ژانویه ۱۹۰۷ [بهمن ۱۲۸۵] بسته شد که سوگند وفاداری به مشروطیت نوین یاد کرده بود. ظرف مدت یک‌سال و نیم از زمان جلوسش، محمدعلی‌شاه به مدد فوج قزاق و امرای روس‌شان — یعنی عملاً نیروی

نظامی روسیه — کوشید با خشونت مشروطیت را سرکوب، مجلس را نابود و سلطنت مطلقه را احیا کند. در تهران مدتی کوتاه توفیق یافت، اما تبریز مقاومت کرد و نه ماه، از جولای ۱۹۰۸ تا آوریل ۱۹۰۹ [مرداد ۱۲۸۷ تا اردیبهشت ۱۲۸۸] در مقابل محاصره ایستادگی کرد. در این تاریخ جمعیت به مرز قطعی و گرسنگی نزدیک شد و سقوط شهر قریب الوقوع به نظر می‌رسید. وقتی روسیه فرصت را غنیمت شمرد، و البته با رضایت کامل وزرات خارجه ما همراه بود، سقوط شهر حتمی شد. این اقدام ظاهراً در جهت حفاظت از جان کنسول‌ها و اتباع اروپایی صورت گرفت و طرف روس اطمینان داد که اشغال شهر موقتی خواهد بود. با این حال سپاه روس شهر را ترک نکرد. آنها اردوگاهی دائمی بیرون شهر برپا کردند و تا دسامبر سال قبل [۱۹۱۱] که عملاً با هدف سرکوب نهایی حزب ملی وارد تبریز شدند، آنجا ماندند. نتیجه ورود آنها مقاومتی بود که به دنبالش حوادث هولناکی را در پی داشت.

مقاومت طولانی مدت تبریز در فاصله ۱۹۰۸ تا ۱۹۰۹ جنبش مردمی را قادر ساخت در نقاط مختلف ایران نیرویی گرد آورند که بعد از رهایی تبریز خود را قدرت دور از انتظاری نشان داد. روس‌ها اصلاً در معادلات‌شان حساب نکرده بودند که نیروهای ملی‌گرا قادر باشند بر مقاومت فوج قزاق محمدعلی‌شاه غلبه کنند و بر مسند قدرت در تهران بنشینند. با این حال این اتفاق در جولای ۱۹۰۹ روی داد. شاه خلع شد و ایرانی‌ها تحت سلطنت پسر جوان شاه مخلوع با نیابت نصیرالملک، سیاستمدار تحصیل‌کرده در انگلستان (او با سر ادوارد گری در کالج بالیول هم‌کلاس بود) اصول مشروطه را احیا کردند. این‌که ایران بتواند تحت نظم جدید روحیه ملی را اعاده و توسعه کشور را آغاز کند، همواره محل تردید و تمسخر بود، اما دست‌کم کشور ممکن بود این امکان را داشته باشد که در این مسیر تلاش کند. اما این اجازه داده نشد. با توافق روسیه و بریتانیای کبیر شاه تبعید و مقرری‌بگیر شد و بنا شد اگر تلاشی در جهت بازگشت به قدرت صورت دهد، مقرری‌اش قطع شود. او بعد از شکست در حمله جولای ۱۹۱۱ و با اغماض مستقیم و تقریباً آشکار روسیه، که در خاکش پناهندگی یافته بود، اجازه بازگشت پیدا کرد. دولت ایران مجبور شد دوباره برای او مقرری صادر کند و او دوباره در صدد توطئه جهت بازگشت به سلطنت برآمد.

شاه سابق برای دومین بار در اکتبر ۱۹۱۱ [آبان ۱۲۹۰] ایران را ترک کرد و خروجش با حمله‌ای به مراتب مرگبارتر به استقلال ایران مصادف شد. دولت ایران که از خود هیچ خبره مالی باصلاحیت در اختیار نداشت، از یک دبیر آمریکایی قابل استمداد طلبید، و بعداً، وقتی مالیات را فقط با کمک یک نیروی کارآمد می‌توانستند از بزرگ و کوچک جمع‌آوری کنند، یک اروپایی قابل دیگر را استخدام کردند تا اداره این نیرو را بر عهده گیرد. به پیشنهاد رئیس‌جمهور ایالات متحده [هاوارد تافت]، مستر شوستر در بهار ۱۹۱۱ به سمت خزانه‌دار کل ایران گماشته شد و کاپیتان استوکس [بعدها مائور استوکس]، قابل‌ترین و کوشاترین افسر ارتش هندوستان، در جولای با پایان یافتن وظیفه‌اش به‌عنوان وابسته نظامی سفارت بریتانیا در تهران، فرماندهی ژاندارمری خزانه‌داری را برعهده گرفت. دولت بریتانیا نخست اعتراضی به این انتصاب نشان نداد. هر دو تقریباً در انجام مأموریت خود موفق بودند و توانستند قدرت و اقتدار دولت ایران را در امور حیاتی مالی و نظم عمومی احیا کنند، اما روس‌ها اقدامات جدی و مؤثری اتخاذ کردند تا از شر این دو خلاص شوند.

در این مقطع بود که یک قدم مؤثر دیگر توسط روس‌ها برداشته شد. شجاع‌الدوله، یا اگر بخواهم نام کامل او را بیان کنم چرا که این فقط یک لقب اشرافی است، صمدخان شجاع‌الدوله، یکی از سرداران سپاه شاه سابق و بزرگ ایل شاهسون، از اوت ۱۹۱۱ [مرداد ۱۲۹۰] به دنبال به‌دست‌گرفتن اختیار تبریز بود که خارج از آن نیروهای روس مدعی بودند یک نوع رفتار بی‌طرفانه را اتخاذ کرده‌اند، اما به همت گروهی از فداییان محلی که در گذشته شجاعانه در مقابل سپاه شاه سابق مقاومت کرده بودند، بدون توفیق باز مانده بودند. روس‌ها مصمم بودند که فداییان را خلع سلاح کنند و به این منظور ۷۰۰ مرد را از اردبیل گسیل داشتند تا در فتح تبریز یاری رسانند. آنها در انجام وظیفه خود موفق بودند، البته تنها بعد از این‌که به واسطه سوءمدیریت فاحش در برخی اقدامات دفاعی، انگیزه مضاعفی پیدا کردند؛ اشتباهاتی که مسئول بروز مخاطرات هولناکی شد که تر و خشک را با هم سوزاند و نه تنها دامن فداییان بلکه رهبران حزب مشروطه و صاحب‌منصبان و افراد ذی‌نفوذ شهر را هم گرفت.

بلافاصله بعد از شکست ملیون، روس‌ها که حالا اختیار کامل شهر را در دست داشتند، شجاع‌الدوله را که مدت‌ها شهر را محاصره کرده بود، به سمت حاکم تبریز

منصوب کردند. کنسول بریتانیا در تبریز، مستر شیپلی، رضایت خود از این انتصاب را اعلام کرد. شجاع‌الدوله در دوم ژانویه [۱۲ دی] وارد تبریز شد. روز قبلش، روس‌ها سلسله اعدام‌هایی را شروع کرده بودند تا از این طریق بسیاری از رهبران ملیون تبریز را از میان بردارند. هشت نفر از ایشان را به دار آویختند، من جمله [میرزا علی آقا] ثقة‌الاسلام تبریزی، از علمای برجسته تبریز (به عکس‌ها مراجعه کنید). این اعدام‌ها تداوم یافت و در عین حال شجاع‌الدوله و یارانش دست به سببیت‌هایی ناگفتنی نسبت به جسد ملیون نگون‌بختی که به دست‌شان می‌افتادند، زدند. البته اخبار این سببیت به گوش روس‌ها هم می‌رسید. جسد یک مرد (به عکس‌ها مراجعه کنید) را به دو نیم کردند و در میان بازار از دار آویختند. در این زمان روس‌ها چیزی بین چهار تا پنج هزار سرباز در شهر داشتند. می‌توانستند فی‌الغور شجاع‌الدوله را نظارت یا تنبیه کنند و یا مانع اعمال او شوند. اما هیچ کاری نکردند، و یقیناً مانع او نشدند یا او را تنبیه یا خلع مسند نکردند. تا آن‌جایی که خبر دارم، هیچ اعتراضی به اعمال او نشان ندادند. این نکته باید اضافه شود که طبق مرسولات کنسول بریتانیا در تبریز که توسط وزارت خارجه بریتانیا منتشر شده است، هیچ اشاره به یا توصیفی از وحشی‌گری‌های شجاع‌الدوله و قشونش نشده است؛ که در این صورت دولت بریتانیا را قادر می‌ساخت در سایه مسئولیتش به روس‌ها اعتراض کند یا ماهیت هولناک وقایع تبریز را به اطلاع عامه نفوس بریتانیا برساند. مسئله گزارش‌های آمده از تبریز که نظر به مسئولیت بریتانیا در قبال ایران بسیار مهم است، چیزی است که باید تصریح شود.

با آغاز ماه فوریه [اواسط بهمن] خبر سرکوب‌های سبعانه در تبریز به سراسر کشور درز پیدا کرد. پناهندگان از تبریز به قسطنطنیه [استانبول] رسیدند و یکی از آنها آن‌قدر اطلاعات دقیق داشت که آن را برای پروفیسور ادوارد گرنویل براون در کمبریج فرستاد که در قالب یک نامه آن را در شماره نهم فوریه روزنامه منچستر گاردین منتشر کرد. پروفیسور براون به نقل از یک شهروند معروف و معتمد تبریزی که اکنون در قسطنطنیه حضور دارد، در نهم فوریه می‌نویسد:

"در نامه قبلی به تاریخ ششم ژانویه این مخبر نکات خاصی را درباره برخی از اولین قربانیان حکومت نظامی روس‌ها در تبریز روشن

می‌سازد، از جمله روحانی بزرگ، ثقة‌الاسلام؛ یک روحانی برجسته دیگر یعنی شیخ سلیم که طی شش سال گذشته از حامیان فصیح و بلیغ مشروطه بود؛ و صدیق‌الملک، افسر جوانی که در مدرسه نظامی قسطنطنیه تعلیم دیده بود و در کمیسیون مرزی عثمانی-ایران و نظمیۀ کرمان مسئولیت‌هایی داشت و این سه در میان جوان‌ترین قربانیانی بودند که توسط روس‌ها در روز عاشورا (۳۱ دسامبر)، مقدس‌ترین مراسم مذهبی ایرانیان، به دار آویخته شدند.

از قربانیان بعدی می‌توان به چندتن از کارکنان شفق اشاره کرد که یکی از جریده‌های مهم تبریز بود. یکی دیگر از کسانی که قربانی شد، حاجی علی دوافروش نام داشت که به نهضت مشروطه خدمات شایانی رسانده و در دفاع از تبریز جانانه مبارزه کرده و طی آن به سختی زخمی شده بود. او همچنین یکی از مؤسسان مدرسه سعادت در تبریز بود که ۵۰۰ محصل را در خود جای می‌داد. زوجه اش کمی قبل وفات یافته و او را با دو بچه، یک پسر و یک دختر، هر یک در حدود هشت ساله، تنها گذاشته بود. بعد از اعدام او روس‌ها منزلش را با دینامیت منفجر کردند.

در حومه حکم‌آباد که عمدتاً محل سکونت کارگران زراعتی بود، روس‌ها ۷۵ نفر را کشتند و بعداً اجسادشان را به صلابه کشیدند.»

اخبار بعدی طی نامه‌ای که در تاریخ اول فوریه از قسطنطنیه فرستاده شده بود، درج شده است و من در این جا بخشی از آن را در ارتباط با حوادث تبریز ترجمه می‌کنم:

«... قلمم از توصیف جنایاتی که روس‌ها و صمدخان (با تحریک و حمایت روس‌ها) در تبریز مرتکب شدند، عاجز است. میرزا محمود سلماسی از علمای به نام و یکی از کسانی که در مجلس اول به عضویت مجلس انتخاب شده بود، در منزل صمدخان با انواع و اقسام شکنجه‌ها به قتل رسید. در حالی که هنوز زنده بود، چشمانش را درآوردند و زبانش



را بریدند (برای این که سخنور بود) و بعد از آن سرش را زدند. صمدخان به او پیشنهاد داد که با پرداخت ۴۰۰ تومان زندگی اش را بخرد، اما او نه چنین پولی داشت و نه می توانست فراهمش کند. بدین شیوه صمدخان بسیاری دیگر را دستگیر و برای آزادی شان از ۱۰۰ تا ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ تومان طلب کرد و در صورت نداشتن چنین پولی آنها را کشت. سر نایب یوسف حکم آبادی را زد و بعد جسدش را مانند گوسفند دو شقه کرد و در دو سر بازار به قلاب آویخت ... خدا می داند چند خانه را که در آن زن و بچه های مردم بودند به آتش کشیدند و سوزاندند و چه تعداد محله را با خاک یکسان کردند.»

تا اینجا اسامی هجده یا نوزده قربانی به قسطنطنیه رسیده بود. بعد از آن جزئیات بیشتری فاش شد:

"در تاریخ ۲۷ ژانویه [۶ بهمن] تلگرامی به قسطنطنیه رسید با خبر اعدام هجده نفر دیگر. تقریباً تمامی این اسامی مربوط به علما نظیر ثقة الاسلام و شیخ سلیم بود، که قبل از اعدام تا سرحد مرگ کتک خورده بود، و نیز زین العلیما ... یا مجاهدین ملی، یا اعضای انجمن محلی و یا شورای ولایتی. در میان قربانیان دو مرد جوان به نام های حسن و قادر، به ترتیب ۱۸ و ۱۲ ساله، وجود داشتند که تنها جرم شان این بود که برادران بزرگترشان که جزو مجاهدین بودند، توانستند از مرز ترکیه فرار کنند، در حالی که همچنان سرگردان و گرسنه و بی پناهند. جوان ترین پسر با آخرین نفسش فریاد زد «زنده باد ایران! زنده باد مشروطه!» و خود طناب دار را دور گردنش میزان کرد و از میرغضب تقاضا کرد کارش را انجام دهد. قربانیان را دسته دسته به پای دار می آوردند و در مقابل همزمان شان یکی یکی به دار می آویختند. - (پروفسور براون، در منچستر گاردین، مورخ ۱۳ فوریه).

اخبار این قساوت‌ها که از طریق نامهٔ یک پناهنده در قسطنطنیه به انگلستان هم رسید، در ماه اوت ناگهان و کامل تأیید شد. نخست یازده عکسی که در این جا ضمیمه کردم، در اوایل ماه به دست پروفیسور براون رسید؛ هر کدام از این عکس‌ها مشخصات کامل ایرانیانی را که اعدام یا مثله شدند، در بر دارد. تا انتهای ماه اوت مستر ترنر که اوایل ماه از تبریز دیدن کرده بود، با خود نسخه‌هایی از عکس‌هایی را که پیش از این به دست پروفیسور رسیده بود، به همراه تصاویری دیگر به انگلستان آورد. مستر ترنر تا ژوئن این ماه دبیر افتخاری شورای ملی آموزش اروپا و اوراسیا بود و اکنون به هند بازگشته است تا سمتش به عنوان دبیر افتخاری انجمن مسیحی مردان جوان هند در پنجاب را بر عهده گیرد. اینکه چطور آمد که به تبریز برود، از حوادث وحشتناکی که در ژانویه و دسامبر گذشته روی داد، چه می‌داند و چطور دستش به عکس‌هایی رسید که سند بی‌چون و چرای اتهاماتی است که به روس‌ها و ایادی‌شان وارد شده است، شاید بهتر از هر جایی در مقاله‌ای که در منچستر گاردین به تاریخ سپتامبر به چاپ رسید، توضیح داده شده است:

در مسیرم به تبریز رفتم. به امید روزی که از ایران دیدن کنم، در محضر یک اردبیلی که متأسفانه از کشورش رانده شده و در لاهور سکنی کرده بود، فارسی یاد گرفتم. بنابراین باعث مسرت بود که از دبیر انجمن ملی مسیحی مردان جوان هندوستان که دستور یافته بود در یک کنفرانس میسیونری در همدان در جولای امسال شرکت کند، به من پیشنهاد شد که آنجا او را ملاقات کنم و در راه هند از بغداد او را همراهی نمایم. او بعدها نوشت که قادر به رفتن نبود و از من خواست جای او را به عنوان نمایندهٔ کمیتهٔ بین‌المللی دبیر انجمن مسیحی مردان جوان بگیرم. اول جولای لندن را ترک کردم و از طریق مسکو و باکو به تهران رسیدم. از آنجا به همدان رفتم و دریافتم که به علت شرایط وخیم جاده‌های غرب شهر، امکان پیش‌رفتن وجود ندارد. شک داشتم که بتوانم خودم را از راه اصفهان به خلیج فارس برسانم و برای همین به باکو بازگشتم، با این قصد که به قسطنطنیه بروم. در تفلیس بعضی دوستان پیشنهاد کردند که باید از تبریز

دیدن کنم. تصمیم گرفتم این کار را بکنم و پنجم اوت به تبریز رسیدم. هیچ از آنچه دیدم و شنیدم به ذهنم خطور نکرده بود. مبنای اطلاعات مطالبی که اکنون می‌نویسم، بر پایه شهادت شاهدان عینی معتبری است که طبیعتاً مایل هستند ناشناس باقی بمانند اما نیت صالح‌شان غیرقابل جرح است و عکس‌هایی که به همراه دارم گواه اظهارات‌شان است که دیگرانی که درباره این موضوع نوشته‌اند، به برخی از این عکس‌ها ارجاع داده‌اند. دانش من به زبان‌های فارسی و فرانسوی، یاریگر من در این تحقیق و تفحص بوده است.

به عنوان یک سیاح اولین حسی که از بودن در ایران به من دست داد، حس قدردانی از روس‌ها به خاطر جاده‌های به‌قاعده و امنیت نسبی آنها بود. از دیدن هیچ‌کس دلم گرم نشد که با دیدن یک فوج صدتایی قزاق با ظاهری غلط‌انداز که روی ستیغ تپه‌ای ظاهر شده بودند؛ همزمان، سورچی من در مسیر همدان پنج فشنگ در خان طپانچه قدیمی چپاند، محض پیشگیری از هر حرکت غیرمترقبه از سوی آن سواران شرور که در مسیر ما هیبت شومی به خود گرفته بودند. مسافرت از جلفا تا تبریز چندان بد نبود، اما باید از خط راه‌آهن روس‌ها استقبال می‌کردم که با یا بدون واگذاری امتیاز ساخته بودند. می‌توانید به ایران سفر کنید و دو هفته را در تهران بگذرانید و چیزی جز حس قدردانی نسبت به خرس روس در وجودتان نباشد، اما البته به شرطی که با ایرانی‌ها حرف نزنید و از تبریز بازدید نکنید.

با مرکب موتوری و از طریق جاده نوساز روس‌ها می‌توانید ظرف شش ساعت از جلفا، شهری هم‌مرز با روسیه در جنوب قفقاز، به تبریز برسید. فاصله این دو شهر فقط ۸۰ مایل [۱۳۰ کیلومتر] است و ساخت راه‌آهن کار دشواری نیست. شهر محدوده وسیعی را در بر می‌گیرد چرا که بیشتر خانه‌ها دارای باغ‌هایی هستند که با دیوارهای بلند کاهگلی احاطه شده‌اند. خیابان‌ها در اشراف این خانه‌ها و دیوارها قرار دارند و همین اطلاعات زیادی از خون‌هایی که چند روز پیش از کریسمس گذشته بر زمین ریخته

شد، در اختیار ما می‌گذارد. در روز ۲۰ دسامبر گذشته، آن‌طور که مستر شوستر متذکر شد، روس‌ها در همراهی با نقشهٔ بزرگ پیشروی در شمال ایران ترتیباتی دادند تا فداییان را خلع‌سلاح کنند. این نیروی داوطلب در دفاع از قانون مشروطه ایجاد شد و هیچ کلام و ستایشی گویای شجاعت و تعهد ایشان نیست. این‌که روس‌ها تا حدودی مقاومت را پیش‌بینی کرده بودند، از روی دو واقعیت اثبات می‌شود- عقب‌نشینی‌شان از آسیاب‌هایی که گندم‌شان را برای آرد کردن فرستاده بودند، یک روز قبل از حمله، و انتقال اجباری ۷۰۰ تفنگ‌چی در هوای سرد زمستانی از اردبیل؛ این‌که برای این مقدار مقاومت آماده نبودند، از نتیجهٔ نبرد مشخص است.

بررسی رویدادهای بعدی حماقت عجیب روس‌ها را آشکار می‌کند. حتی اگر چنان‌که خودشان ادعا می‌کنند، واقعیت داشت که حمله از سوی ایرانیان صورت گرفت، هیچ چیزی مدیریت ناکارآمد نیروهای‌شان را توجیه نمی‌کند. در باب خشم بعدی ایرانیان، هرچند که برای مجازات‌شان دلیل می‌آورند و سببیت‌شان را توجیه می‌کنند، نمی‌توانند چیزی جز شیوهٔ احمقانهٔ ادارهٔ امورشان را سرزنش کنند. و وقتی برای‌شان مسجل شد که حملهٔ ایرانیان در واقع مقاومت بود، و بی‌شک چنین بود، باید همهٔ تقصیر را به گردن روس‌ها انداخت، هم برای کشتار صدها فدایی و اعدام‌های بی‌شرمانهٔ بعدی، هم برای قتل‌عام افراد بیگانه و نیز تلفات خودشان.

برای آماده‌سازی عملیات روز بعد، روس‌ها تمام شب روز بیستم ماه را مشغول تعمیر خطوط تلفن از قرارگاه خود به کنسولگری روس بودند. برای این منظور، باید از سقف بالا می‌رفتند و از آن‌جا به نظمیۀ اشراف داشتند؛ ایرانی‌ها منطقاً به این امر اعتراض کردند چرا که در نظر ایشان بالاترفتن از سقف و نگاه‌کردن به خانهٔ مردم کاری زشت است. روس‌ها عقب‌نشینی کردند اما کمی بعد یک افسر روس با چند سرباز مسلح مردی را که معترض بود، بازداشت کرد. مرد شجاعانه حرفش را زد و بی‌درنگ با شلیک گلوله کشته شد. این حادثه نه تنها خشم ایرانیان را برانگیخت بلکه

باعث احتیاطشان هم شد و صبح روز بعد که می‌خواستند خلع سلاح را شروع کنند، آنها را آماده مقاومت یافتند.

در طول تمام آن روز، در خیابان‌ها نبردهایی صورت گرفت. فداییان در گروه‌های کوچک به اطراف شهر رفتند تا در خانه‌ها مواضع قوی‌تری داشته باشند و هر روس را که دیدند بزنند. روس‌ها نمی‌توانستند در وضعیت بدتری باشند؛ پایگاه آن‌ها خارج از شهر بود و بسیاری از نیروهای‌شان در کاروانسراهایی در سراسر شهر اقامت داشتند. اینها توسط ایرانیان احاطه شده بودند و برای مدتی روس‌ها به اراده آنان وابسته بودند. بسیاری از آن‌ها در حالی که سعی می‌کردند به اردوگاه برسند، تیر خوردند و کشته شدند، عده‌ای دیگر به دست آن‌ها گرفتار آمدند و براساس ادعاها شکنجه شدند و به قتل رسیدند. بدن بسیاری از روس‌ها مثله شد، اما هیچ شواهدی نیست که مثله‌شدن قبل از مرگ آن‌ها صورت گرفته باشد.

در عین حال، روس‌ها از اردوگاه خود در قلعه کوچک «ارک» که یک قلعه مستحکم در مرکز شهر بود، به آتش باران سنگین خود ادامه دادند. این آتش باران ثمری جز ویرانی خانه‌های اطراف نداشت و پاسخی که ایرانیان به آن دادند نیز بی‌اثر بود. سرانجام، ایرانیان خانه‌های اطراف اردوگاه روس‌ها را تصرف کردند و تیراندازی بی‌وقفه‌ای را ادامه دادند، در حالی که کنسولگری روسیه تقریباً غیرقابل دفاع بود. اگر فداییان رهبری شایسته‌تری داشتند، به راحتی کنسولگری روسیه را تصرف می‌کردند و همه روس‌ها را از تبریز بیرون می‌راندند. با این حال به نظر می‌رسد آنها بیشتر تحت تأثیر میل کور برای کشتن هرچه بیشتر روس‌ها بودند تا امید به برقراری یک خط مقاومت استوار، و چیزی برای آن‌ها ترسناک‌تر از موفقیت خودشان نبود. در شب بیست و دوم، کنسول روسیه موفق به برقراری آتش بس موقت شد، اما از آن جایی که ارسال پیام به اردوگاه روس‌ها غیرممکن بود، تبادل آتش تمام روز بعد ادامه یافت.

بعد از آن، مقاومت چندانی از سوی فداییان مشاهده نشد. رهبران‌شان فرار کردند و در تاریخ ۲۷، خود ارک تخلیه و پرچم ایران پایین آورده

شد و پرچم روسیه جایگزین آن گشت. با این حال، روس‌ها برای مدتی به حملات خود ادامه دادند. گفته می‌شد که سربازان دستور داشتند تا هر ایرانی را که در خیابان خاصی می‌دیدند، بکشند، یعنی در جاهایی که تعدادی از روس‌ها کشته شده بودند و قطعاً تعدادی از غیرنظامیان ایرانی هم در این خیابان‌ها و سایر جاها کشته شده بودند. در برخی موارد، وارد خانه‌ها شدند و مردان، زنان و کودکان را بدون ملاحظه به قتل رساندند. تعداد زیادی زن و بچه کشته شدند، اما بیشتر این اتفاقات در هنگام شلیک روس‌ها به برخی خانه‌ها از جایی که ایرانیان از آنها شلیک می‌کردند رخ داده است. سربازان روس هر خانه‌ای را که از آن شلیک شده بود، طبق دستور و برنامه غارت و تخریب کردند. در برخی موارد، البته، افراد کاملاً بی‌گناه نیز آسیب دیدند. من یک زن را دیدم که مجبور شد با یک نوزاد دو روزه خانه خود را ترک کند؛ شوهرش که هیچ نقشی در شورش نداشته بود، به قتل رساندند. صدها زن به این شکل به خیابان‌ها رانده شده‌اند، بسیاری از آن‌ها نه تنها بی‌خانمان بلکه بی‌دوست و آشنا هم بودند. مأموران آمریکایی برای کمک به این عده دست به جمع‌آوری نقدینه زدند و تا حدودی توانستند از رنج و عذاب این مردمان کم کنند.

در شب ۲۶ ماه، اولین نیروی تقویتی روسیه از جلفا به مقصد تبریز رسید. این نیرو شامل ۸۰۰ نفر و چهار توپ به رهبری یک سرهنگ بود که بعدها به دلیل عملکرد احمقانه خود مجازات شد. اقدامات او با رفتار کلیه افسران روس در این مأموریت در یک سطح است. او بدون داشتن هیچ نقشه‌ای از شهر یا آگاهی از مکان کنسولگری‌ها و حتی نیروهای خود، شروع به شلیک سنگین کرد. هدفش همه‌چیز و هیچ چیز خاصی بود. بخت یار بود که کنسولگری‌ها به سلامتی نجات یافتند، اگرچه پرچم کنسولگری آمریکا تیرباران شد و چندین بار ساکنان اروپایی شهر به خطر افتادند. او بدون درخواست مجوز از کنسولگری روسیه یا اردوگاه، دست به عملیات زد و تنها زمانی دست کشید که دستورات قاطعی دریافت کرد.

این نشانگر پایان نبرد بود، اما اتمام عملیات تفنگ و سرنیزه فقط منادی اعدام‌ها بود. حتی قبل از انتصاب صمدخان شجاع‌الدوله به عنوان حاکم توسط روس‌ها در تاریخ ۳۰ دسامبر، اعدام‌ها آغاز شده بود و روسیه نه تنها برای اعدام‌هایی که توسط افسران خودش بلکه برای اعدام‌هایی که به نام حاکم منصوب شده توسط آنها صورت گرفت، مسئول است. علاوه بر این، روسیه از مسئولیت وحشی‌گری‌هایی که توسط همین حاکم صورت گرفت، مانند کتک‌زدن مردان تا حد مرگ در استخرها، دوختن دهان برخی افرادی که به حمایت از قانون اساسی سخن گفته بودند، میخ‌کردن نعل به پای مردان و گرداندن آنها در بازار و سایر توحشات ناگفتنی، بری نیست. از دسامبر گذشته، زندگی هیچ مردی که حتی به حمایت از قانون اساسی متهم شده بود، ایمن نبود، مهم نبود که شخصیت او چقدر شایسته یا مقام او چقدر بالا باشد. در این مقاله امکان ندارد تا سرگذشت بیشتر از دو نفر از این افراد بیچاره را که به شکل وحشیانه‌ای به قتل رسیدند، شرح دهیم، اما شاهدان عینی برایم شرح دادند که با شجاعتی ستودنی بسیاری از آنها به پای چوبه دار رفتند. دلیرانه از پله‌های سکوی دار بالا رفتند درحالی‌که نه چشم‌بند داشتند و نه دست و پاهایشان را بسته بودند. برخی از آنها خود از روی چارپایه پریدند، برخی دیگر به صورت روس‌ها خدو انداختند و عده‌ای آخرین نفس‌های‌شان را برای اظهار حق مسلم داشتن نظام مشروطه به کار گرفتند. اعدام‌ها به سبانه‌ترین شیوه ممکن اجرا شدند و برخی افراد تا پانزده دقیقه بعد از به‌دارکشیده شدن زنده بودند.

ثقة‌الاسلام از رهبران روحانی در تبریز بود. او مردی با استعداد فوق‌العاده، جذابیت شخصی بسیار و بی‌طرف بود. او نه تنها با هم‌کیشان خود، بلکه با مسیحیان شهر نیز روابط عالی داشت. او در اوایل دسامبر به کنسول بریتانیا مراجعه کرد و از او خواست که آیا در صورت تهدید جانی، می‌تواند در کنسولگری پناه بگیرد؛ پاسخ داده شد که مگر در صورت خطر فوری، کنسولگری نمی‌تواند به او قول پناه دهد. او نیز به کنسولگری روسیه

مراجعه کرد و به او تضمین داده شد که هر اتفاقی روی دهد، امنیت او محترم شمرده خواهد شد. او در اعتراضاتی که توصیف شد هیچ نقشی نداشت، هرچند که هم‌دل با قانون اساسی و مبارزه برای استقلال ایران بود. با این حال، توسط روس‌ها دستگیر شد، خانه او برای یافتن فهرستی از مردان هم‌دل با مشروطه مورد تفتیش قرار گرفت و مبلغ قابل توجهی از وی در مقابل وعده آزادی‌اش گرفته شد.

سپس دادگاه او آغاز شد و به من گفته شده است که طی آن از او پرسیدند که آیا به دوستی در ارومیه نامه‌ای با این مضمون نوشته بود که: «روس‌ها به ما حمله کردند و ما جانانه مقاومت کردیم. امیدواریم که شما هم همین کار را بکنید.» پس از اقرار این‌که نامه را خودش نوشته بود، او را به پای چوبه‌دار بردند. دار که می‌توان آن را در عکسی که در اختیار من است مشاهده کرد، به شکل پرچم روسیه رنگ شده بود. هشت نفر به صورت هم‌زمان به دار آویخته شدند و ثقة‌الاسلام در وسط و پایین‌تر از همه بود. مستخدمین ایرانی که توسط روس‌ها به عنوان مأمور اعدام استخدام شده بودند، از انجام وظیفه‌شان امتناع کردند تا این‌که روسها وحشیانه با شلاق به جان‌شان افتادند. افسران روس را می‌توان در جلوی جسدها دید که برای گرفتن عکس جلوی اجساد آمده بودند. اگر چیزی برای افزودن به سببیت این جریان می‌توانست وجود داشته باشد، آن بود که این اعدام‌ها در روز دهم محرم یا مقدس‌ترین روز مسلمانان اجرا شد. باید اضافه شود که این اعدام‌ها بدون اطلاع کنسول انگلیس برگزار شد، احتمالاً برای اجتناب از اعتراض او.

چند روز بعد، در میانه جشن‌های سال نوی ارمنیان، مشهورترین ارمنی شهر، بدرس آندرسیان، دستگیر و به دار کشیده شد. او یک مشروطه‌خواه بود، اما هیچ کدام از ارمنیان قبلاً سه سال در دفاع از تبریز که توسط مشروطه‌خواهان یا فداییان صورت گرفته بود، شرکت نکرده بودند و تنها جرم او عقیده سیاسی بود. شاهدان عینی از شجاعتی گفتند که در طول راه از خود نشان داد درحالی که توسط سواران قزاق



به پای چوبه دار کشیده می‌شد. او مرد بزرگ‌جثه و سنگینی بود و طناب اعدام دو بار پاره شد. یک سرهنگ روس جوان کنار او اعتراض کرد و گفت که به اندازه کافی رنج کشیده و اگر در هر کشور متمدن دیگری بود، آزاد می‌شد. افسر مزبور به خاطر این اظهارنظر تنبیه شد و ارمنی شجاع نهایتاً به پایان راهش رسید. آن شب، سربازان روس در منطقه ارمنی‌نشین همراه با آواز خواندن، راهپیمایی کردند، تا ترس را در جامعه ارمنیان فراگیر کنند. یک رویداد باعث شادی و خوشحالی در شهر شد و احتمالاً به باورهای خرافی در بین روس‌ها دامن زد. تعداد قربانیان در پای دار روس‌ها به ۴۲ نفر رسیده بود، در حالی که در همان زمان، برخی سربازان روس در حین کار با مواد منفجره در ارک، یک مخزن باروت را تصادفاً منفجر کردند و ۴۲ نفر از ایشان کشته شدند. با این حال، این اتفاق باعث توقف عملیات اعدام روس‌ها نشد که در نزدیکی مرکز شهر و در دید همه قرار داشت و هر چند روز یک‌بار کسی قربانی کینه روس‌ها می‌شد. بسیاری از مشروطه‌خواهان ایرانی از ترس دستگیری به کنسولگری‌های مختلف پناهنده یا در مخفیگاه‌ها پنهان می‌شدند. آنها را به دقت تحت نظر می‌گرفتند و زمانی که یکی از آنها بیرون می‌آمد، دستگیر و اعدام می‌کردند. یک بیچاره بداقبال دو روز قبل از رسیدن من به تبریز در تاریخ ۵ اوت به همین ترتیب کشته شد.

تبریز به طور کامل تحت سلطه روس‌ها است. آنها هر محل مهم در شهر را از جمله میدان رژه، قصر حاکم، مرکز پلیس و ارک را اشغال کرده‌اند. تا دندان مسلح در خیابان‌ها جولان می‌دادند. در حالی که من با یک ایرانی در بازار قدم می‌زدم، ناگهان او توسط دو سرباز روسی که سعی داشتند از میان ما عبور کنند به زور به کنار رانده شد. از آن جایی که من هم کمی به کنار رانده شده بودم، با تعجب برگشتم و نگاه کردم و همین تعجب باعث شد به سربازی که نزدیک من بود، حمله نکنم. در واقع، او را از شانه گرفتم و به دلیل عدم آشنایی با زبان روسی، بجز چند جمله مؤدبانه، با انگلیسی صادقانه اعتراض کردم. اینکه ایرانیان چطور

رفتاری را که با آنها می‌شد، تحمل می‌کردند، فقط با دانستن قدری از رویدادهای وحشتناکی که در ۹ ماه گذشته بر آنها تحمیل شد، قابل فهم است. دوستان من در تبریز افسران روسی را دیده‌اند که در خیابان‌ها با شلاق خود به همه ایرانیان دم دست‌شان حمله می‌کردند. من خودم یک روس را در تهران دیدم که سوار بر یک اسب سرکش با شلاق بر سر یک درشکه‌چی ایرانی کوبید چون اسب خودش به درشکه او نزدیک شده بود. همین روس پیشتر به من به خاطر اینکه سر راهش بودم، بدترین دشنام‌ها را داد و وقتی دید که من انگلیسی هستم، عذرخواهی کرد. یکی از دوستان من در تبریز دید که یک سرباز روس حجاب یک زن را در خیابان از سرش برداشت - یک توهین نابخشودنی به حساب می‌آید و به من گفته شده است که این اتفاق نادری نیست. غارت بی حساب و کتاب خانه‌هایی که فداییان در آن‌ها ساکن بودند و حتی دزدی‌های گستاخانه از فروشگاه‌های بازار، هر روز رخ می‌دهند.

در تاریخ ۳۰ ژوئیه، در راه رسیدن به تبریز سپهدار را در قزوین ملاقات کردم که قرار بود به عنوان حاکم جدید عهده‌دار سمت شود. آقای مورگان شوستر در مورد این فرد حرف‌های زیادی داشت. بدیهی است که شجاع‌الدوله از دوستان روس‌اش بسیار ناراحت شده بود که پذیرفتند تا سپهدار جایگزین او شود. گفته می‌شود که تنها به خاطر تلاش شدید سر والتر تاونلی، این تغییر صورت گرفت. از ابتدا شجاع‌الدوله نشان داد که قصد مقاومت در برابر سپهدار را دارد. وی ۴۰۰ بازرگان تبریزی را به ارسال تلگراف به تهران به منظور اعتراض به انتصاب سپهدار و همچنین برگزاری جلسه ترغیب نمود که بر خلاف میل‌شان این اعتراض را تأیید کرد. در این رابطه، بازار دو بار بسته شد و تنها تحت فشار کنسول روسیه باز شد. اکنون سپهدار رسیده است و در اولین اقدام به روسیه اعلام کرد که تا وقتی که ساختمان‌های دولتی را ترک نکنند، وی وارد تبریز نمی‌شود. او همچنین مالکیت باغ‌شمال، که سه سال محل اردوگاه روسیه بوده است، عالی قاپو، قصر اداری شهر و ارک را نیز درخواست می‌کند.

در مقابل امتناع کنسول روسیه از رعایت این درخواست‌های کاملاً منطقی، سپهدار مذاکرات خود را با وی قطع کرده و مستقیماً به تهران متوسل شد. اگر روس‌ها در امتناع خود از تحویل این ساختمان‌ها، به خصوص عمارت رسمی حاکم، اصرار کنند، آنگاه تظاهرهاشان به این که تبریز را اشغال نکرده‌اند، بر ملا می‌شود. در واقع، فقط در فضای دروغ‌های دیپلماتیک است که این ادعا هنوز اعتبار دارد. زمانی که از تبریز رفتم، با سرپرست کل پیاده‌نظام روسیه در آذربایجان که در حال حاضر ۲۵ هزار نفر است، همراه بودم. اتومبیل او در هر ساختمانی در امتداد جاده به جلفا متوقف شد، تا این افسر روسی بازرسی کند که چند سرباز در آن محل می‌توانند مستقر شوند و یادداشت‌های دقیقی از آن‌ها در دفترش می‌نوشت. از صحبت‌های او بر همه آشکار شد که به‌زودی انتظار می‌رود ۱۲ هزار نفر دیگر از ارتش روسیه وارد ایران شوند. هدف از استقرار این نیروها که دائم در حال افزایش هستند، چه بود؟

در برخی محافل نسبت به اصالت عکس‌هایی که از وحشیگری‌های روی داده در تبریز در سراسر کشور پخش شد، تردید وارد شد. این عکس‌ها، عکس‌هایی هستند که در نامهٔ پروفیسور براون در روزنامهٔ «منچستر گاردین» به تاریخ ۱۳ اوت اشاره شده است. آنهایی که در اختیار من هستند شامل تمامی عکس‌هایی هستند که پروفیسور براون به آن‌ها اشاره کرده بود و پیشتر، به صورت زیر به دست آمدند. در حال پرسه‌زنی در بازار تبریز، به یک مغازه کارت‌پستال‌فروشی برخورد کردم. وارد مغازه شدم، نشستم و شروع به صحبت با فروشنده کردم و به بررسی عکس‌هایش پرداختم. به امید پیدا کردن چیزی جالب، از او چند کارت، تصویر و عکس بیشتری خواستم. سرانجام در یک کشور باز کرد و عکس‌ها را بیرون آورد که هر کدام را به سه قران (یک قران معادل چهار و نیم پنی است) خریدم. او به من نگفت که عکس‌ها را چه کسی گرفته است. با این حال، بسیار واضح است که برخی از آن‌ها توسط یک عکاس حرفه‌ای برای سربازان روس گرفته شده‌اند که برای عکس‌گرفتن با قربانیان

خود، روبروی دوربین ایستاده‌اند و به من گفته شد که این عکس‌ها را به دوستان خود در روسیه فرستاده‌اند.

من از مغازه‌دار خواستم که نام قربانیان را پشت عکس‌ها بنویسد و او با کمک دستیارش این کار را انجام داد. من بعدها این نام‌ها را با نام‌هایی که دکتر براون روی عکس‌های خود داشت مقایسه کردم و به جز یک یا دو مورد، تطابق داشتند. عکس‌ها توسط ساکنان تبریز که به آن‌ها نشان داده شده بود، به عنوان عکس‌های واقعی اعدام‌های نه ماه گذشته در شهر تشخیص داده شد. علاوه بر این، تعدادی از عکس‌ها توسط اروپایی‌ها در تبریز به من داده شدند که عکس‌های دیگر را تأیید می‌کنند.

اروپایی‌های ساکن تبریز بعضی از افراد اعدام‌شده را شخصاً می‌شناختند و مطمئن بودند که آن‌ها در این نبرد دخالتی نداشتند. آنها فقط به دلیل مشروطه‌خواهی اعدام شده بودند، اگرچه احتمالاً اتهامی که برایشان تراشیدند این بود که فداییان را برای مقاومت تحریک یا تشویق کرده بودند. یک مرد حتی بازداشت هم نشده بود، اما زمانی که برای تقاضای آزادی برادرزاده‌اش آمده بود، دستگیر و کنار او اعدام شد.

جورج داگلاس ترنر

با وجود همه اتفاقات روی داده، شجاع‌الدوله هنوز هم به عنوان مقام دولتی در تبریز حکمرانی می‌کند. دولت روسیه به‌طور مکرر تأکید کرده است که دولت ایران باید او را به صورت رسمی به سمت حاکم منصوب کند، حتی پس از وقایع وحشتناک ژانویه. اما دولت ایران این را رد کرده است. به همین دلیل در ۲۶ فوریه، وزیرمختار بریتانیا در تهران به سر ادوارد گری تلگرام زد: «مخالفت دولت ایران با شجاع‌الدوله به عنوان حاکم همچنان به قدرت خود باقی است.» اما دولت بریتانیا به جای اینکه برای خلع شجاع‌الدوله از حکمرانی تبریز یا کمک به دولت ایران در مقابل فشار روسیه کاری کند، سر ادوارد گری در ۲۵ فوریه به وزیر خارجه بریتانیا تلگراف زد: «با توجه به اقدام مشترک ما در باره شاه سابق، آیا امیدی برای دریافت رضایت دولت ایران برای منصوب

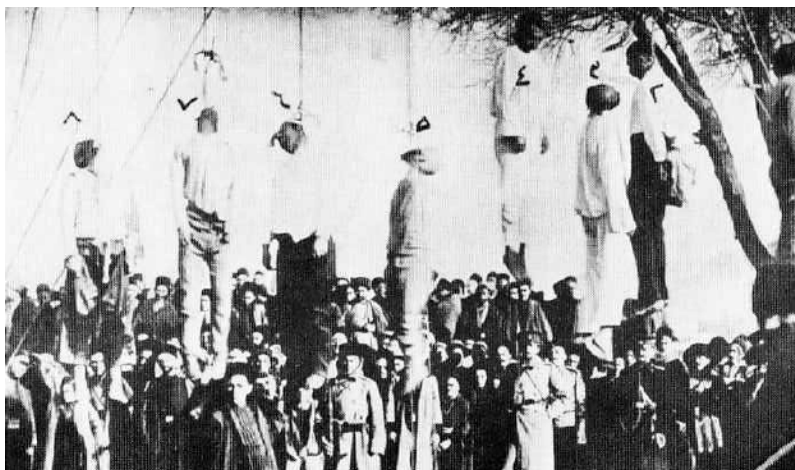
کردن شجاع الدوله به سمت حاکم کل وجود دارد؟ و اگر بله، به چه اعتباری می‌توان به وفاداری او به دولت اعتماد کرد؟» دولت ایران همچنان برای انتصاب یک حاکم دیگر اصرار دارد، اما شجاع الدوله همچنان به عنوان حاکم در تبریز با حمایت روسیه، و حتی به نظر می‌رسد، با حمایت وزارت خارجه بریتانیا، باقی مانده است.

انگلیسی‌ها دربارهٔ این واقعات و نقشی که دولت آنها در ارتباط با آنها داشته است، چه فکر می‌کنند؟ نمی‌توان فرض کرد که سرادوار گری و وزارت امور خارجه به طور کامل در مورد اتفاقاتی که رخ داده‌اند، مطلع بوده‌اند. اما این موضوع نه ما و نه آنها را از وظیفه خود بعد از شنیدن واقعات معاف نمی‌کند.

بدون شک، قابل قبول نیست که حتی یک روز دیگر با حضور یک جانی مانند شجاع الدوله در هر مقامی در تبریز، موافقت کنیم. می‌توان گفت که تبریز اصطلاحاً در تیول روسیه قرار گرفته است، و این درست است. اما این باعث نمی‌شود که ما از مسئولیت غیرمستقیم خود به عنوان شریک و همکار با روسیه در کلیه معاهداتی که از تاریخ توافق ۱۹۰۷ میان بریتانیا و روسیه درباره ایران صورت گرفته است، خلاصی یابیم. به جای فشار دولت ناتوان ایران برای به رسمیت شناختن شجاع الدوله به عنوان حاکم، چنان‌که تاکنون چنین کرده‌ایم، باید از سر شرم خرقه در بر کنیم و خاک بر صورت بمالیم و از دولت ایران بخاطر دخالت مان در ابقای او در این مقام برای مدت طولانی عذرخواهی کنیم و به شریک خود در این کار خجالت‌آور فشار آوریم که فوراً او را از مقام خود برکنار کند و جانشین منتخب دولت ایران را به رسمیت شناسد.

این همه ماجرا نیست. آیا رویدادهایی مانند این نباید چشمان مردم بریتانیا و همه کسانی که به عدالت و آداب مشترک زندگانی احترام می‌گذارند، به شرارت‌هایی که در تلاش برای خفقان آزادی یک ملت دخیل هستند، باز کنند؟ و آیا این مسئله نباید برای ما شک و تردیدی درباره حکمت کلیه سیاست‌هایی که این‌گونه ثمر می‌دهد، برانگیخته باشد؟

برخی عکس‌هایی که در ادامه آمده‌اند بسیار وحشتناک هستند، اما باید آنها را حفظ و منتشر کرد. این عکس‌ها راوی خاموش اما با شهامت داستان خود هستند.

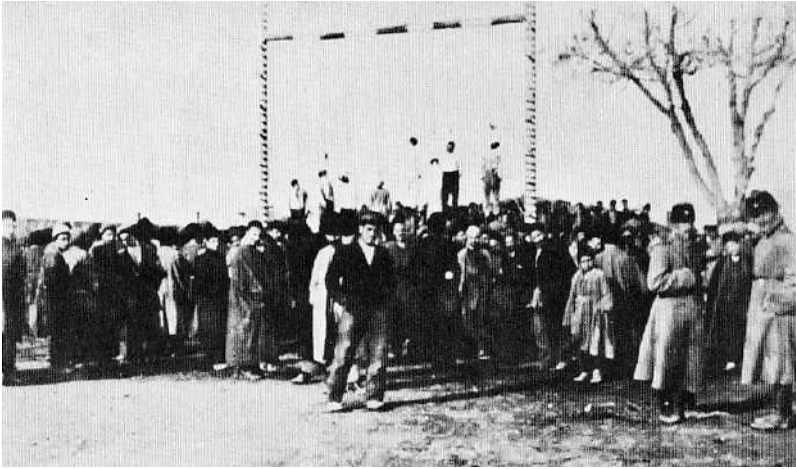


### نخستین اعدام مشروطه‌خواهان در تبریز

نخستین اعدام مشروطه‌خواهان ایرانی در تبریز، طبق تصمیم دادگاه نظامی روس‌ها که به دستور مقامات بالا تشکیل شد، در روز دهم محرم (جمعه نیک ایرانیان که با روز سال نوی گذشته مقارن بود) اجرا شد. (ر.ک آخرین کتاب سفید درباره ایران، شماره ۴۴، صص. ۱۵-۱۶)

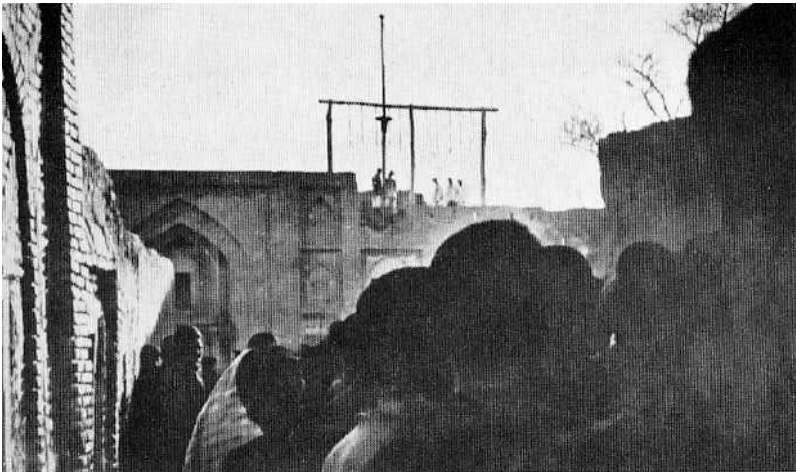
اسامی قربانیان از راست به چپ:

- (۱) حسن، پسر یکی از رهبران شناخته‌شده مشروطه‌خواهان تبریز، ۱۸ ساله.
- (۲) ضیاءالعلماء، مردی ادیب، آشنا به علوم شرقی و غربی.
- (۳) محمدقلی خان، عموی قربانی اول که برای درخواست آزادی او آمده بود، اما بلافاصله دستگیر و اعدام شد.
- (۴) صدیق‌الملک، یک مهندس جوان، تعلیم‌دیده در مدرسه نظامی قسطنطنیه. در کمیسیون مرزی عثمانی-ایران خدمت کرد و به وزارت خارجه ایران وصل بود و مناصب متعددی داشت.
- (۵) ثقة الاسلام بالاترین مرجع روحانیت استان آذربایجان، مردی مورد احترام همه بابت دانش، تقوی و بی‌طرفی اش.
- (۶) آقا محمدخان ابراهیم.
- (۷) قادر، برادر حسن که نامش در ابتدای این فهرست آمد.
- (۸) شیخ سلیم.



نخستین اعدام از نمایی دیگر

تصویر دیگری از نخستین اعدام. رنگ‌های پرچم امپراتوری روسیه روی چوبه دار واضح است.

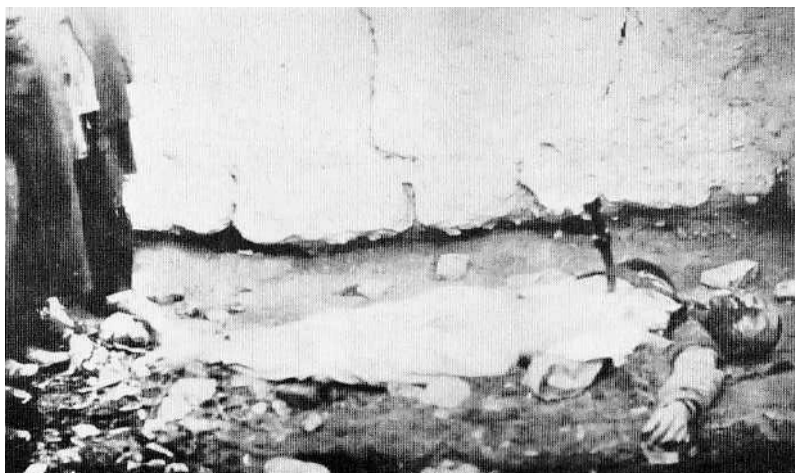


چوبه دار روس‌ها

چوبه دار روس‌ها نزدیک ارک با پنج اعدامی.



چهار مشروطه‌خواه که به دست روس‌ها به دار آویخته شدند  
اسامی از راست به چپ: (۱) میرزا علی ناطق، (۲) حاجی صمد خیاط، (۳) مشهدی حاجی  
خان، (۴) مشهدی شکور خرازی. سه سرباز روس و مباشر ایرانی در جلوی تصویر دیده می‌شوند.



جسد خنجر خورده چابوخ محمد که به دستور شجاع الدوله کشته شد.





برادرزاده‌های ستارخان

دو برادرزاده ستارخان (قهرمان محاصره تبریز ۹-۱۹۰۸) در ژانویه ۱۹۱۲ توسط روس‌ها به دار آویخته شدند. سمت راست محمدخان ملقب به امیر تومان و سمت چپ برادر بزرگتر، کریم خان.

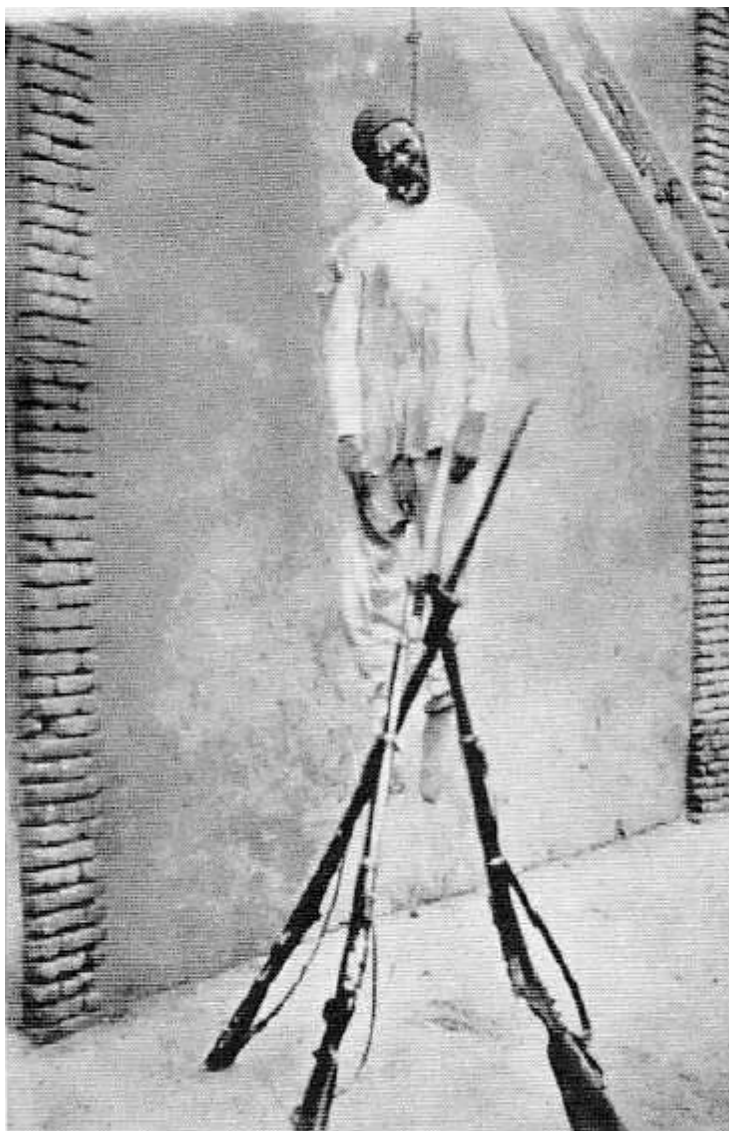


یوسف خان حکم آبادی

جسد شقه شده یوسف خان حکم آبادی، به دستور شجاع الدوله شقه ها را مثل لاشه گوسفند از قناره آویزان کردند.



یوسف خان حکم آبادی  
شقه دیگر جسد یوسف خان در بازار به قلاب آویخته شد.



مشهدی عباسعلی قندفروش، به دستور شجاع الدوله به دار آویخته شد.



غلام خان چراندابی، به دستور شجاع الدوله به دار آویخته شد.



میرزا آقا بالاخان خیابانی به دستور شجاع الدوله نخست خفه و سپس به دار  
آویخته شد.



جسد تقی اف قفقازی در احاطه سربازان و جلادان شجاع الدوله.

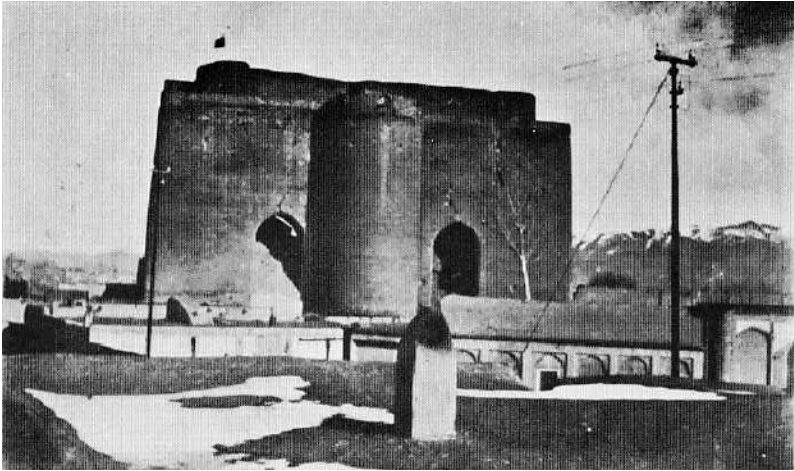


جسد سید محمد و میرآقا خسروشاهی در احاطه جلادان شجاع الدوله.



حاج علی دوافروش و میرزا احمد سهیلی، اعدام شده به دست روس‌ها.





ارک تبریز

ارک با پرچم روس بر فراز آن بعد از به توپ بسته شدن و قبل از این که روس ها منفجرش کنند.



تخریب ارک

تخریب ارک به علت بی احتیاطی در جابجایی مواد منفجره توسط روس ها.

قلمم از توصیف جنایاتی که روس‌ها و صمدخان (با تحریک و حمایت روس‌ها) در تبریز مرتکب شدند، عاجز است. میرزا محمود سلماسی از علمای به‌نام و یکی از کسانی که در مجلس اول به عضویت مجلس انتخاب شده بود، در منزل صمدخان با انواع و اقسام شکنجه‌ها به قتل رسید. در حالی که هنوز زنده بود، چشمانش را درآوردند و زبانش را بریدند (برای این‌که سخنور بود) و بعد از آن سرش را زدند. صمدخان به او پیشنهاد داد که با پرداخت ۴ تومان زندگی‌اش را بخرد، اما او نه چنین پولی داشت و نه می‌توانست فراهمش کند. بدین شیوه صمدخان بسیاری دیگر را دستگیر و برای آزادی‌شان از ۱۰۰ تا ۲۰۰ یا ۳۰۰ تومان طلب کرد و در صورت نداشتن چنین پولی آنها را کشت. سرنایب یوسف حکم‌آبادی را زد و بعد جسدش را مانند گوسفند نوشقه کرد و در دوسر بازار به قلاب آویخت... خدا می‌داند چند خانه را که در آن زن و بچه‌های مردم بودند به آتش کشیدند و سوزاندند و چه تعداد محله را با خاک یکسان کردند.